

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۳

آیه ۵ - ۶

آیه و ترجمه

و ان تعجب فعجب قولهم اءذا كنا ترابا لفي خلق جديد اءولئك الذين كفروا
بربهم و اءولئك الاغلل في اءعناقهم و اءولئك اصحب النار هم فيها خلدون
و يستعجلونك بالسيئة قبل الحسنة و قد خلت من قبلهم المثلث و ان ربك لذو
مغفرة للناس على ظلمهم و ان ربك لشديد العقاب

ترجمه :

۵ - و اگر می‌خواهی (از چیزی) تعجب کنی عجیب گفتار آنها است
که می‌گویند آیا هنگامی که خاک شدیم (بار دیگر زنده می‌شویم و) به خلقت
جدیدی باز می‌گردیم؟! آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده‌اند و
آن غل و زنجیرهاست در گردنشان، و آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن
خواهند ماند!

۶ - آنها پیش از حسنه (و رحمت) از تو تقاضای تعجیل سیئه (و عذاب)
می‌کنند با اینکه قبل از آنها بلاهای عبرتانگیز نازل شده، و پروردگار تو نسبت
به مردم با اینکه ظلم می‌کنند دارای مغفرت است و هم پروردگارت عذاب
شدید دارد.

تفسیر :

تعجب کفار از معاد.

بعد از بحثی که پیرامون نشانه‌های عظمت خداوند در آیات قبل گذشت، در
نخستین آیه مورد بحث به مساله معاد می‌پردازد، و با ارتباط و پیوستگی خاصی
که میان مساله مبدء و معاد است، این بحث را تحکیم می‌بخشد و می‌گوید:
اگر می‌خواهی تعجب کنی از این گفتار آنها تعجب کن که می‌گویند آیا
هنگامی که خاک شدیم بار دیگر آفرینش تازه‌ای پیدا خواهیم کرد؟! (و ان
تعجب

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۴

فعجب قولهم اءذا كنا ترابا لفي خلق جديد).

این همان تعجبی است که همه اقوام جاهلی از مساله معاد داشتند، و آفرینش و حیات جدید را بعد از مرگ محال می‌پنداشتند، در حالی که در آیات گذشته و سایر آیات قرآن به این مساله به خوبی پاسخ گفته شده است و آن اینکه چه فرقی میان آغاز خلقت و تجدید خلقت است؟ همان کسی که قادر بود در آغاز آنها را بیافریند قادر است بار دیگر جامه هستی و حیات را در اندامشان بیوشاند، گویا اینها آغاز خلقت خویش را فراموش کرده‌اند که در تجدید آن بحث و گفتگو می‌کنند.

سپس وضع فعلی و سرنوشت آینده این گروه را در سه جمله بیان می‌کند: ابتدا می‌گوید: «اینها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شدند» (اولئک الذین کفروا بر بهم).

چرا که اگر خداوند و ربوبیت او را قبول داشتند، هرگز در قدرت او در مساله معاد و تجدید حیات انسان تردید نمی‌کردند، بنابراین خرابی کار آنها در معاد، مولود خرابی کارشان در توحید و ربوبیت خدا است.

دیگر اینکه بر اثر کفر و بی‌ایمانی و خارج شدن از زیر پرچم آزادگی توحید، خود را گرفتار غلها و زنجیرها کرده‌اند، و زنجیرهای بت پرستی، هواپرستی، ماده پرستی و جهل و خرافات را با دست خود برگردن خویش نهاده‌اند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۵

«و این غلهاست در گردنهایشان» (و اولئک الاغلال فی اعناقهم). «چنین افرادی با این وضع و این موقعیت، مسلماً اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن خواهند ماند» و جز این نتیجه و انتظاری در باره آنان نیست (و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون). در آیه بعد، به یکی دیگر از سخنان غیر منطقی مشرکان پرداخته و می‌گوید: آنها به جای اینکه از خداوند به وسیله تو تقاضای رحمت کنند، درخواست تعجیل عذاب و کیفر و مجازات می‌نمایند (ویستعجلونک بالسیئه قبل الحسنه).

چرا این قوم اینقدر لجوج و جاهلند؟ چرا آنها نمی‌گویند اگر راست می‌گوئی رحمت خدا را چنین و چنان بر ما نازل بگردان، بلکه می‌گویند اگر سخن تو راست است، عذاب خدا را بر ما فرو فرست!

آیا آنها فکر می‌کنند مجازات الهی دروغ است؟ با اینکه در گذشته عذابهایی بر امتهای سرکش پیشین نازل گردید که اخبار آن بر صفحات تاریخ و در دل

زمین ثبت است (و قد خلت من قبلهم المثلات). سپس اضافه می‌کند: «خداوند، هم در برابر زشتیها و ستمهای مردم، دارای مغفرت است و هم دارای کیفر شدید است» (و ان ربك لذومغفرة للناس على ظلمهم و ان ربك لشديد العقاب). هرگز شدت مجازات او مانع رحمت عامش نخواهد بود، همانگونه که رحمت عام او نباید این اشتباه را پیش آورد که او به ظالمان فرصت می‌دهد که هر چه بخواهند بکنند، چرا که در چنین مواردی شدیدالعقاب است، و دستیابی به آثار هر یک از این دو صفت پروردگار یعنی «ذو مغفرة و شديد العقاب»

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۶

به زمینه‌هایی که در وجود خود انسان است بستگی دارد.
نکته‌ها :

۱ - تعجب از آفرینش جدید چرا؟

از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود که یکی از مشکلات پیامبران درمقابل اقوام مشرک اثبات مساله «معاد جسمانی» بوده است زیرا آنها همیشه از این موضوع تعجب می‌کردند که چگونه انسان بعد از خاک شدن بار دیگر به حیات و زندگی باز می‌گردد، و همین تعبیر که در آیات مورد بحث دیدیم (ءاذا كنا ترابا ءئنا لفي خلق جديد) با مختصر تفاوتی در هفت مورد دیگر از آیات قرآن دیده می‌شود (مؤمنون - ۳۵، مؤمنون - ۸۲، نمل - ۶۷، صافات - ۱۶ و ۵۳، ق - ۳، واقعه - ۴۷).

و از این روشن می‌شود که این اشکال از نظر آنها بسیار مهم بوده است که همه جا روی آن تکیه می‌کردند، ولی قرآن مجید در عبارات بسیار کوتاهی، جواب قاطع به آنها می‌دهد، مثلا: در آیه ۲۹ سوره اعراف با جمله کما بداءکم تعودون که چند کلمه بیشتر نیست به این موضوع پاسخ‌دندان شکن می‌دهد، و می‌گوید: همانگونه که در آغاز شما را آفرید باز می‌گردید و در جای دیگر می‌گوید: و هو اھون علیہ: «باز گشت شما حتی از آغاز ساده‌تر و آسانتر است» (روم - ۲۷) چرا که در آغاز هیچ نبودید و اکنون استخوان پوسیده یا خاک شده‌ای لا اقل از شما موجود است.

و در بعضی از موارد دست مردم را می‌گیرد و به مطالعه عظمت و قدرت خدا در آفرینش این زمین و آسمان پهناور و میدارد که آیا آن کس که قدرت دارد این همه کرات و کهکشانها و ثوابت و سیارات را بیافریند قادر بر اعاده خلقت

نیست؟! (یس - ۸).

۲ - آیا خداوند ستمگران را می‌بخشد؟

در آیات فوق خواندیم که پروردگار نسبت به مردم با ظلمی که دارند، دارای مغفرت و آمرزش است، مسلماً منظور این نیست که خداوند ظالمی را که بر ظلمش اصرار دارد مشمول عفو می‌کند، بلکه میخواهند به ظالمان نیز امکان بازگشت و اصلاح خویش را به این وسیله بدهد، والا مشمول جمله دوم که می‌گوید پروردگار تو شدید العقاب است خواهد بود.

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که گناهان کبیره (از جمله ظلم) نیز قابل بخشش است (منتهی با تمام شرائط) این آیه و مانند آن به گفتار نادرستی که از قدیم از معتزله نقل شده که میگفتند گناهان کبیره هرگز بخشیده نخواهد شد پاسخ قاطع می‌دهد.

و در هر حال، ذکر «مغفرت وسیع» پروردگار و «عقاب شدید» او در واقع برای قرار دادن همگان در خط میانه خوف و رجاء است که عامل مهم تربیت انسان می‌باشد، نه هرگز از رحمت خدا مایوس شوند، هر چند جرمشان سنگین باشد، و نه هرگز از مجازات او خود را در امان بدانند هر چند گناهشان خفیف باشد.

و لذا در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم لو لا عفو الله و تجاوزه ما هنا احدا العیش، و لو لا وعید الله و عقابه لا تکل کل واحد: اگر عفو و بخشش خدا نبود، هرگز زندگی در کام کسی گوارانمیشد و اگر تهدیدهای الهی و مجازاتش نبود، هر کسی تکیه به رحمت او می‌کرد و هر چه می‌خواست انجام می‌داد.

و از اینجا روشن می‌شود آنها که به هنگام انجام گناهان، مغرورانه می‌گویند:

خدا کریم است، در واقع به کرم خدا تکیه نکرده‌اند آنها دروغ می‌گویند و در واقع بی‌اعتنا به کیفر پروردگارند.

آیه ۷

آیه و ترجمه

و يقول الذین كفروا لو لا انزل علیه ءایة من ربه انما انت منذر و لكل قوم هاد

ترجمه :

۷ - و آنها که کافر شدند می گویند چرا آیت (و اعجازی) از پروردگارش بر او نازل نشده؟

تو تنها بیم دهنده‌ای، و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است (و اینها همه بهانه است نه جستجوی حقیقت).

تفسیر :

باز هم بهانه جوئی!

پس از آنکه در آیات گذشته اشاراتی به مساله «توحید»، و اشاره‌ای به مساله «معاد» شد، در آیه مورد بحث به یکی از ایرادات مشرکان لجوج در زمینه «نبوت» می پردازد، و می گوید: «کافران می گویند: چرا معجزه و نشانه‌ای از پروردگارش بر او نازل نشده است» (و يقول الذین كفروا لو لا انزل علیه آية من ربه).

واضح است که یکی از وظائف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، ارائه معجزات به عنوان سند حقانیت و پیوندش با وحی الهی است، و مردم حقیقتجو به هنگام شک و تردید در دعوت نبوت این حق را دارند که مطالبه اعجاز کنند، مگر اینکه دلائل نبوت از طریق دیگر آشکار باشد.

ولی باید به یک نکته دقیقاً توجه داشت که مخالفان انبیاء، همواره دارای حسن نیت نبودند، یعنی معجزات را برای یافتن حق نمی خواستند، بلکه به عنوان لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق هر زمان پیشنهاد معجزه و خارق عادت عجیب و

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۹

غریبی می کردند.

این گونه معجزات که معجزات اقتراح می شود هرگز برای کشف حقیقت نبوده، و به همین دلیل پیامبران هرگز در برابر آن تسلیم نمیشدند، در حقیقت این دسته از کافران لجوج فکر می کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ادعا می کند من قادر بر انجام همه چیزم و خارق العاده گر می باشم! و در اینجا نشسته‌ام که هر کس پیشنهاد هر امر خارق العاده‌ای کند برای او انجام دهم!.

ولی پیامبران با ذکر این حقیقت که معجزات بدست خدا است و به فرمان او انجام می گیرد و ما وظیفه تعلیم و تربیت مردم را داریم، دست رد بر سینه این

گونه افراد میزدند.

لذا در آیه مورد بحث می خوانیم که به دنبال این سخن می فرماید: ای پیامبر «تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قوم و ملتی هادی و رهنمائی است» (انما انت منذر و لكل قوم هاد).

در اینجا دو سؤال پیش می آید :

۱ - جمله «انما انت منذر و لكل قوم هاد» چگونه می تواند پاسخ کافران نسبت به تقاضای معجزه بوده باشد.

جواب این سؤال با توجه به آنچه در بالا گفتیم روشن است زیرا پیامبر، یک خارق العاده گر نیست که به درخواست هر کس و برای هر مقصد و هر منظور دست به اعجاز بزند، وظیفه او در درجه اول انذار یعنی بیم دادن به آنها که در بیراهه میروند و دعوت به صراط مستقیم است البته هر گاه برای تکمیل این انذار و آوردن گمراهان به صراط مستقیم نیاز به اعجازی باشد، مسلماً پیامبر کوتاهی نخواهد کرد، ولی در برابر لجوجانی که در این مسیر نیستند هرگز چنین وظیفه ای ندارد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۰

در واقع قرآن می گوید: این کافران وظیفه اصلی پیامبر را فراموش کرده اند که مساله انذار و دعوت به سوی خدا است و چنین پنداشته اند که وظیفه اصلی او اعجازگری است.

۲ - منظور از جمله لكل قوم هاد چیست؟

جمعی از مفسران گفته اند که این هر دو صفت «منذر» و «هادی» به پیامبر بر می گردد و در واقع جمله چنین بوده است انت منذر و هاد لكل قوم: «تو بیم دهنده و هدایت کننده برای هر جمعیتی هستی».

ولی این تفسیر خلاف ظاهر آیه فوق است، چرا که «واو» جمله «للكل قوم هاد» را از «انما انت منذر» جدا کرده است، آری اگر کلمه «هاد»، قبل از «للكل قوم» بود این معنی کاملاً قابل قبول بود ولی چنین نیست.

دیگر اینکه هدف این بوده است که دو قسم دعوت کننده به سوی حق را بیان کند: اول دعوت کننده ای که کارش انذار است، و دیگر دعوت کننده ای که کارش هدایت است.

حتماً سؤال خواهید کرد که میان «انذار» و «هدایت» چه تفاوت است؟ در پاسخ میگوئیم که انذار برای آن است که گمراهان از بیراهه به راه آیند، و

در متن صراط مستقیم جای گیرند ولی هدایت برای این است که مردم را پس از آمدن به راه به پیش ببرد.

در حقیقت «منذر» همچون «علت محدثه» و ایجاد کننده است، و هادی به منزله «علت مبقیه» و نگهدارنده و پیش برنده، و این همان چیزی است که ما از آن تعبیر به «رسول» و امام می کنیم، رسول، تاسیس شریعت می کند و امام حافظ و نگهبان شریعت است (شک نیست که هدایت کننده بر شخص پیامبر در موارد دیگر اطلاق شده اما به قرینه ذکر منذر در آیه فوق می فهمیم که منظور از هدایت کننده کسی است که راه پیامبر را ادامه می دهد و حافظ و نگهبان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۱

شریعت او است).

روایات متعددی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده که فرمود: «من منذرهم و علی هادی است» این تفسیر را کاملاً تایید می کند به عنوان نمونه به چند روایت از آنها اشاره می کنیم:

۱ - «فخر رازی» در ذیل همین آیه در تفسیر این جمله از ابن عباس چنین نقل می کند:

وضع رسول الله یده علی صدره فقال انا المنذر، ثم اوما الی منكب علی (علیه السلام) و قال انت الهادی بک یهتدی المهددون من بعدی: «پیامبر دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: منم منذر! سپس به شانه علی اشاره کرد و فرمود توئی هادی! و بوسیله تو بعد از من هدایت یافتگان هدایت می شوند».

این روایت را دانشمند معروف اهل تسنن علامه ابن کثیر در تفسیر خود، و همچنین علامه ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و گنجی شافعی در «کفایة الطالب» و طبری در تفسیر خود و ابو حیان اندلسی در کتاب تفسیرش به نام «بحر المحيط» و همچنین علامه نیشابوری در تفسیر خویش و گروه دیگری نقل کرده اند.

۲ - حموینی که از علمای معروف اهل تسنن است در کتاب «فرائد السمطین» از ابو هریره اسلمی چنین نقل می کند: ان المراد بالهادی علی (علیه السلام).

۳ - میرغیاث الدین نویسنده کتاب «حبیب السیر» در جلد دوم کتاب خود

صفحه ۱۲ چنین مینویسد، قد ثبت بطرق متعدده انه لما نزل قوله تعالى انما انت منذر و لكل قوم هاد قال لعلى انا المنذر و انت الهادي بك يا على يهتدى المهتدون من بعدى «به طرق متعددى نقل شده هنگامی که آیه «انما انت منذر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۲

و لكل قوم هاد» نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود من منذر و تو هادی ای علی! بوسیله تو هدایت یافته گان هدایت می شوند».

آلوسی در «روح المعانی» و شبلنجی در «نور الابصار» و شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع الموده» نیز این حدیث را به همان عبارت یا نزدیک به آن نقل کرده اند.

گرچه راوی این حدیث در غالب طرق آن ابن عباس است، ولی منحصر به ابن عباس نیست، بلکه از ابو هریره (طبق نقل حموینی) و از خود علی (علیه السلام) (طبق نقل ثعلبی) نیز روایت شده است، آنجا که فرمود المنذر النبى و الهادى رجل من بنى هاشم يعنى نفسه: «منذر پیامبر است و هدایت کننده مردی از بنی هاشم است که منظور حضرت خود او بود».

گرچه در این احادیث تصریح به مساله ولایت و خلافت بلا فصل نشده است ولی با توجه به اینکه هدایت به معنی وسیع کلمه منحصر به علی (علیه السلام) نبود بلکه همه علمای راستین و یاران خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این برنامه را انجام می دادند، معلوم می شود معرفی علی (علیه السلام) به عنوان هادی به خاطر امتیاز و خصوصیتی است که او داشته است، او برترین مصداق هادی بوده و چنین مطلبی جدا از ولایت و خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۳

آیه ۸ - ۱۰

آیه و ترجمه

الله يعلم ما تحمل كل ائثى و ما تغىض الارحام و ما تزداد و كل شىء عنده بمقدار

علم الغيب و الشهادة الكبير المتعال

سواء منكم من اءسر القول و من جهر به و من هو مستخف بالليل و سارب بالنهار
ترجمه :

- ۸ - خدا از جنین‌هایی که هر انسان یا حیوان ماده‌ای حمل می‌کند آگاه‌است، و نیز از آنچه رحمها کم می‌کنند (و پیش از موعد مقرر میزایند) و هم از آنچه افزون می‌کنند، و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد.
- ۹ - او از غیب و شهود آگاه است و بزرگ و متعالی است.
- ۱۰ - برای او تفاوت نمی‌کند کسانی که پنهانی سخن بگویند یا آشکار سازند، و آنها که شبانگاه مخفیانه حرکت می‌کنند یا در روشنائی روز.

تفسیر :

علم بیپایان خدا.

در این بخش از آیات قسمتی از صفات پروردگار را می‌خوانیم که هم، بحث توحید را تکمیل می‌کند و هم بحثهای معاد را.

سخن از علم وسیع پروردگار و آگاهی او بر همه چیز است، همان علمی که سرچشمه نظام آفرینش و شگفتیهای خلقت و دلائل توحید است، همان علمی که پایه معاد و دادگاه بزرگ قیامت است، و در این آیات روی هر دو قسمت (علم به نظام آفرینش و علم به اعمال بندگان) تکیه شده است.

نخست می‌گوید «خداوند از جنین‌هایی که هر زن یا هر حیوان ماده حمل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۴

می‌کند آگاه است» (الله يعلم ما تحمل کل انثی). «و همچنین آنچه را که رحمها کم می‌کنند و قبل از موعد مقرر بیرون می‌ریزند» میداند (و ما تغیض الارحام).

و «همچنین از آنچه از موعد مقرر افزون نگاه میدارند نیز با خبر است» (و ما تزداد).

در تفسیر سه جمله بالا در میان مفسران گفتگو بسیار است: بعضی همانگونه که در بالا گفتیم آنرا اشاره بصورت‌های سه‌گانه حمل دانسته‌اند، که گاهی به موعد مقرر متولد می‌شود و گاهی قبل از موقع (گوئی زمان لازم را در خود فرو برده است) و گاهی بعد از موعد مقرر تولد می‌یابد، خداوند همه اینها را میداند و از تاریخ تولد جنین و لحظه آن بی‌یکم و کاست آگاه است، و این از اموری است که هیچکس و هیچ دستگاهی دقیقاً نمیتواند آنرا مشخص کند، این علم مخصوص ذات‌پاک پروردگار است و

دلیل آن هم روشن است چرا که استعداد رحمها وجنینها کاملا متفاوت می باشد، و هیچکس از این تفاوتها دقیقا آگاه نیست.

بعضی دیگر گفته اند که جمله های سه گانه بالا اشاره به سه حالت مختلف از اعمال «رحم» در ایام بارداری است: جمله اول اشاره به خود جنین است که رحم آن را حفظ می کند، و جمله دوم اشاره به خون حیض است که در آن می ریزد و جذب جنین می گردد، و آن را میمکد و در خود فرو میبرد، و جمله سوم اشاره به خونه های اضافی است که در ایام حمل، احیاناً به خارج ریخته می شود و یا

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۵

به هنگام تولد و بعد از آن دفع می گردد. احتمالات دیگری نیز در تفسیر آیه داده اند که در عین حال هیچیک از آنها با یکدیگر تضاد ندارد، و ممکن است آیه فوق اشاره به مجموع این تفاسیر باشد، هر چند ظاهر همان تفسیر اول است، زیرا جمله «تحمل»، حمل جنین را میسرساند و جمله های «غیض» و «تزداد» به قرینه آن اشاره به کم و زیادی دوران حمل است.

در حدیثی که در کافی از امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم: الغیض کل حمل دون تسعة اشهر، و ما تزداد کل شیء یزداد علی تسعة اشهر: «غیض هر حملی است که کمتر از ۹ ماه متولد شود و ما تزداد هر چیزی است که از ۹ ماه افزون شود».

در دنباله حدیث می فرماید و كلما رأت المرأة الدم الخالص فی حملها فانها تزداد و بعدد الايام التي زاد فيها فی حملها من الدم: «هر زمان زن، خون خالص در حال حمل ببینند به تعداد ایام آن، بر دوران حملش افزوده می شود»!

سپس قرآن اضافه می کند: «هر چیز در نزد خدا به مقدار و میزان ثابت و معین است» (و کل شیء عنده بمقدار). تا تصور نشود که این کم و زیاده بی حساب و بیدلیل است، بلکه ساعت و ثانیه و لحظه آن حساب دارد، همانگونه که اجزای جنین و خون رحم، همه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۶

دارای حساب و کتاب است.

آیه بعد در حقیقت دلیلی است بر آنچه در آیه قبل بیان شد، می‌گوید: «خداوند غیب و شهود (پنهان و آشکار) را میداند» (عالم الغیب والشهادة). و آگاهی او از غیب و شهود به این دلیل است که «او بزرگ است و متعالی و مسلط بر هر چیز» و به همین دلیل در همه جا حضور دارد، و چیزی از دیدگان علم او پنهان نیست (الکبیر المتعال). و برای تکمیل این بحث و تاکید بر علم بی‌پایان او اضافه می‌کند، برای خداوند هیچ تفاوتی ندارد کسانی که سخن خود را مکتوم دارند، و یا آنها که آشکار کنند او همه را میداند و می‌شنود (سواء منکم من اسر القول ومن جهر به). «و نیز برای او تفاوت نمی‌کند، کسانی که مخفیانه در دل شب و در میان پرده‌های ظلمت گام برمیدارند و آنها که آشکارا در روز روشن به دنبال کار خویش می‌روند» (و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار). اصولاً برای کسی که در همه جا حضور دارد، نور و ظلمت، تاریکی و روشنی، غیب و شهود مفهومی ندارد، او به طور یکسان از همه اینها آگاه و با خبر است.

نکته ها :

۱- قرآن و جنین شناسی.

در قرآن مجید کرارا به مساله جنین و عجائب و شگفتیها و نظاماتش به عنوان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۷

یک دلیل بر توحید و خداشناسی و علم بیپایان حق اشاره شده است، البته جنین شناسی به عنوان یک علم، بسیار تازه و جوان است، در گذشته اطلاعات محدودی دانشمندان در باره جنین و مراحل مختلف آن داشتند، ولی با پیشرفت علم و دانش، جهش فوق العاده‌ای در این علم پیدا شد، و اسرار و شگفتیهای فراوانی از این عالم خاموش و بی سرو صدا برای ما مکشوف گشت، بطوری که می‌توان گفت: یک دنیا درس توحید و خداشناسی در آفرینش جنین و مراحل تحول و تکامل آن نهفته است. چه کسی می‌تواند به موجودی که از دسترس همگان بیرون است و به تعبیر قرآن در ظلمات ثلاث قرار گرفته و زندگانش فوق العاده ظریف و دقیق است، رسیدگی کند و به مقدار لازم مواد غذائی در اختیار او بگذارد، و در تمام مراحل هدایتش کند.

در آیات فوق هنگامی که می‌گوید: خداوند میداند هر حیوان ماده‌ای چه در عالم رحم دارد مفهومی این نیست که تنها از جنسیت آن (یعنی نر و ماده

بودن) آگاه است، بلکه از تمام مشخصات، استعدادها ذوقها، ونیروهای که بالقوه در آن نهفته شده آگاه است، اموری که هیچکس باهیچ وسیله‌ای نمیتواند از آن آگاهی یابد.

بنابراین وجود این نظامات حساب شده در جنین و رهبری آن در مسیر تکامل دقیق و پیچیده‌اش جز از یک مبدء عالم و قادر ممکن نیست.

۲- همه چیز اندازه دارد.

در آیات مختلفی از قرآن مجید، می‌خوانیم که هر چیزی محدود به حدی است که از آن حد تجاوز نمی‌کند، در سوره طلاق آیه ۳ می‌فرماید قد جعل الله لكل شیء قدرا: «خدا برای هر چیز مقدار و اندازه‌ای قرار داده است» و در سوره حجر آیه ۲۱ می‌خوانیم و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۸

معلوم: هر چیزی خزائنش نزد ما است و جز به مقدار معین آن را نازل نمی‌کنیم در آیات مورد بحث نیز خواندیم: و کل شیء عنده بمقدار.

اینها همه اشاره به آن است که هیچ چیز در این عالم بی‌حساب نیست، حتی موجوداتی را که گاهی در جهان طبیعت، ما بی‌حساب و کتاب فرض می‌کنیم همه آنها دقیقا حساب و کتاب دارند، چه ما بدانیم یا ندانیم، و اصولا حکیم بودن خداوند، نیز مفهومی جز این ندارد، که همه چیز در آفرینش او برنامه و حد و اندازه دارد.

آنچه را از اسرار آفرینش امروز بوسیله علوم دریافته‌ایم، این حقیقت را کاملا تاکید می‌کند مثلا خون انسان که حیاتی‌ترین ماده وجودی او است، و عهده‌دار رساندن تمام مواد لازم به تمام یاخته‌های بدن انسان است از بیست و چند ماده ترکیب یافته، نسبت این مواد و اندازه و کیفیت هر یک بقدری دقیق است که با کمترین تغییر سلامت انسان به خطر می‌افتد و به همین دلیل برای شناخت نارسائیهای بدن فوراً به سراغ آزمایش خون و اندازه‌گیری مواد قندی و چربی و اوره و آهن و سایر اجزاء ترکیبیش می‌روند و از کمی و زیادی این اجزاء فوراً به علل نارسائیهای بدن و بیماریها پی می‌برند.

تنها خون انسان نیست که ترکیبی این چنین دقیق دارد، این دقت و محاسبه در سراسر عالم هستی موجود است.

ضمناً با توجه به این نکته روشن می‌شود که آنچه را گاهی ما بینظمی‌ها و نابسامانیهای عالم هستی می‌پنداریم در واقع مربوط به نارسائی علم و دانش

ما است، و یک موحد و خداپرست راستین هیچگاه نمیتواند چنین تصویری در باره عالم داشته باشد، و پیشرفت تدریجی علوم گواه این واقعیت است. و نیز این درس را می‌توانیم بیاموزیم که جامعه انسانیت که جزئی از مجموعه نظام هستی است اگر بخواهد سالم زندگی کند باید این اصل (کل شیء عنده بمقدار) بر سراسر آن حکومت داشته باشد، از هر گونه افراط و تفریط و کارهائی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۹

که حساب و کتاب در آن نیست بپرهیزد، و در تمام نهادهای اجتماعی حساب و کتاب را حاکم سازد.

۳ - برای خداوند غیب و شهود یکسان است.

در آیات مورد بحث، بر این موضوع تکیه شده که غیب و شهود در پیشگاه خدا روشن است، اساساً غیب و شهود دو مفهوم نسبی است که در مورد موجودی که علم و هستیش محدود است به کار میرود، فی‌المثل ما دارای حواسی هستیم آنچه در شعاع دید و شنوایی و سایر حواس ما قرار دارد برای ما شهود است، و آنچه از حوزه دید و شنید ما بیرون است نسبت به ما غیب محسوب می‌شود، و اگر فرضاً قدرت دید ما نامحدود بود و به داخل و باطن اشیاء و ذرات عالم نفوذ می‌کرد، همه چیز برای ما شهود بود.

و از آنجا که همه چیز غیر از ذات پاک خداوند محدود است، برای همه آنها غیب و شهود وجود دارد، ولی ذات خدا چون نامحدود است و همه جا حضور دارد بنابراین همه چیز برای او شهود است و غیب در باره ذات پاکش مفهوم ندارد، و اگر می‌گوئیم خداوند عالم الغیب و الشهادة می‌باشد معنیش این است آنچه برای ما غیب یا شهادت محسوب می‌شود برای او یکسان و شهادت است. فرض کنید ما به کف دست خود در روشنائی نگاه کنیم، آیا ممکن است از آنچه در آن است بیخبر باشیم؟ عالم هستی در برابر علم خداوند بمراتب از این واضح و آشکارتر است.

۴ - آثار تربیتی توجه به علم خدا

هنگامی که در آیات فوق می‌خوانیم خداوند سخنان پنهانی و آشکار و رفت و آمدهای روزانه و شبانه و حرکات شما را یکسان میداند، و در پیشگاه علم او همه آشکار است، هر گاه به این حقیقت: راستی ایمان داشته باشیم و نظارت دائمی او را بر خود احساس کنیم دگرگونی عمیقی در روح و فکر و گفتار و

پیدا می شود.

در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده در پاسخ سؤال کسی که می پرسد برنامه زندگانی شما چیست؟ اموری را می فرماید، از جمله اینکه: علمت ان الله مطلع علی فاستحییت: «یکی از برنامه های من این است که دانستم خداوند از تمام کارهای من آگاه و با خبر است و لذا از نافرمانی او حیا و شرم دارم»!

در تاریخ اسلام و زندگی روزانه مسلمانان متعهد، جلوه های فراوانی از این حقیقت را مشاهده می کنیم.

می گویند پدر و فرزندی وارد باغی شدند، پدر به قصد چیدن میوه بدون اجازه صاحب باغ به بالای درختی رفت، فرزندش که نوجوان بامعرفتی بود صدا زد پدر پائین بیا، پدر متوحش شد و خود را جمع کرد و فوراً پائین آمد، پرسید نفهمیدم چه کسی بود که مرا می دید، گفت: کسی از بالای سرت! نگاه به بالا کرد چیزی ندید، گفت منظورم خدا است که ما فوق و محیط بر همه ما است، چگونه ممکن است از نگاه کردن انسانی وحشت داشته باشی اما از اینکه خدا ترا در هر حال می بیند، وحشت نمی کنی؟ این چه ایمانی است؟!

آیه ۱۱

آیه و ترجمه

له معقبت من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوء افلا مرد له و ما لهم من دونه من وال

ترجمه :

۱۱ - برای انسان مامورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از حوادث (غیر حتمی) حفظ می کنند، (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملت) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند، و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد، و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.

تفسیر :

محافظان غیبی!

در آیات گذشته خواندیم که خدا بحکم عالم الغیب و الشهادة بودن، از پنهان و آشکار مردم با خبر و همه جا حاضر و ناظر است. در آیه مورد بحث اضافه می کند که خداوند علاوه بر این حافظ و نگاهبان بندگان خود نیز می باشد: برای انسان مامورانی است که پی در پی از پیش رو، و پشت سر او قرار می گیرند و او را از حوادث حفظ می کنند (له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امرالله)

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۴۲

اما برای اینکه کسی اشتباه نکند که این حفظ و نگاهبانی بیقید و شرط است و انسان می تواند خود را به پرتگاهها بیفکند و دست به هر ندانم کاری بزند و یا مرتکب هر گونه گناهی که مستوجب مجازات و عذاب است بشود و باز انتظار داشته باشد که خدا و ماموران او حافظ وی باشند اضافه می کند که: خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر اینکه آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند! (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم). و باز برای اینکه این اشتباه پیش نیاید که با وجود ماموران الهی که عهده دار حفظ انسان هستند، مساله مجازات و بلاهای الهی چه معنی دارد، در پایان آیه اضافه می کند که هر گاه خداوند به قوم و جمعیتی اراده سوء و بدی کند هیچ راه دفاع و بازگشت ندارد (و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مردله). و هیچکس غیر خدا نمی تواند والی و ناصر و یاور آنها باشد (و ما لهم من دونه من وال).

به همین دلیل هنگامی که فرمان خدا به عذاب و مجازات یا نابودی قوم و ملتی صادر شود، محافظان و نگهبانان دور می شوند و انسانرا تسلیم حوادث می کنند!

نکته ها :

۱- معقبات چیست؟

«معقبات» چنانکه طبرسی در مجمع البیان و بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته اند جمع «معقبه» است و آن هم به نوبه خود جمع معقب می باشد و به معنی گروهی است که پی در پی و به طور متناوب به دنبال کاری می روند. ظاهر این آیه آن است که خداوند به گروهی از فرشتگان، ماموریت داده که در شب و روز به طور متناوب به سراغ انسان بیایند و از پیش رو و پشت سر

نگاهبان و حافظ او باشند.

بدون تردید انسان در زندگی خود در معرض آفات و بلاهای زیادی است، حوادثی از درون و برون، انواع بیماریها، میکربها، انواع حادثه‌ها و خطراتی که از زمین و آسمان می‌جوشد، انسان را احاطه کرده‌اند، مخصوصاً به هنگام کودکی که آگاهی انسان از اوضاع اطراف خود بسیار ناچیز است و هیچگونه تجربه‌ای ندارد، در هر گامی خطری در کمین اונشسته است، و گاه انسان تعجب می‌کند که کودک چگونه از لابلای اینهمه حوادث جان به سلامت می‌برد و بزرگ می‌شود، مخصوصاً در خانواده‌هایی که پدران و مادران چندان آگاهی از مسائل ندارند و یا امکاناتی در اختیار آنها نیست مانند کودکانی که در روستاها بزرگ می‌شوند و در میان انبوه محرومیتها، عوامل بیماری و خطرات قرار دارند.

اگر برآستی در این مسائل بیندیشیم احساس می‌کنیم که نیروی محافظی هست که ما را در برابر حوادث حفظ می‌کند و همچون سپری از پیش رو و پشت سر محافظ و نگهدار ما است.

در بسیاری از مواقع، حوادث خطرناک برای انسان پیش می‌آید و او معجز آسا از آنها رهایی می‌یابد بطوری که احساس می‌کند همه اینها تصادف نیست بلکه نیروی محافظی از او نگهداری می‌کند.

در روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده نیز روی این تاکید شده است، از جمله:

در روایتی از امام باقر (علیه‌السلام) می‌خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: یحفظ بامر الله من ان يقع فی رکی او يقع علیه حائط او یصیبه شیء حتی اذ جاء القدر خلوا بینه و بینه یدفعونه الی المقادیر و هماملکان یحفظانه باللیل و ملکان من نهاریتعاقبانه یعنی: به فرمان خدا انسان را حفظ می‌کند از اینکه در چاهی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برای او پیش بیاید

تا زمانی که مقدرات حتمی فرا رسد در این هنگام آنها کنار می‌روند و او را تسلیم حوادث می‌کنند، آنها دو فرشته‌اند که انسان را در شب حفظ می‌کنند و دو فرشته‌اند که در روز که به طور متناوب به این وظیفه می‌پردازند.

در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: ما من عبد الا ومعه ملکان یحفظانه فاذا جاء الامر من عند الله خلیا بینه و بین امر الله: هیچ بندهای نیست مگر اینکه دو فرشته با او هستند و او را محافظت می کنند، اما هنگامی که فرمان قطعی خداوند فرا رسد، او را تسلیم حوادث می کنند بنابراین آنها تنها او را از حوادثی که به فرمان خدا قطعیت نیافته حفظ می کنند).

در نهج البلاغه نیز می خوانیم که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ان مع کل انسان ملکین یحفظانه فاذا جاء القدر خلیا بینه و بینه: با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می کنند، اما هنگامی که مقدرات حتمی فرا رسد او را رها می سازند

همچنین در خطبه اول نهج البلاغه در توصیف فرشتگان و گروههای مختلف آنها می خوانیم: و منهم الحفظة لعباده: گروهی از آنها حافظان بندگان اویند البته عدم آگاهی از وجود این فرشتگان از طریق حس یا از طریق علوم و دانشهای طبیعی هرگز نمی تواند دلیل بر نفی آنها باشد چرا که این منحصر به مورد بحث ما نیست، قرآن مجید و همچنین مذاهب دیگر خبر از امور فراوانی که ما وراء حس انسان است داده اند که بشر از طرق عادی نمی تواند از آنها آگاهی یابد.

از این گذشته همانگونه که در بالا گفتیم ما در زندگی روزانه خود، نشانه های واضحی از وجود چنین نیروی محافظی می بینیم و احساس می کنیم که در برابر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۴۵

بسیاری از حوادث مرگبار بطور اعجاز آمیزی نجات می یابیم که تفسیر و توجیه همه آنها از طریق عادی و یا حمل بر تصادف مشکل است، (و من خود بعضی نمونه های آن را در زندگی دیده ام که راستی حیرت آور بوده، حتی برای شخص دیرباوری مثل من دلیلی بوده است برای وجود آن محافظ نامرئی!)

۲ - همیشه تغییرات از خود ما است! (یک قانون کلی.)

جمله ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم که در دو مورد از قرآن با تفاوت مختصری آمده است، یک قانون کلی و عمومی را بیان می کند، قانونی سرنوشت ساز و حرکت آفرین و هشدار دهنده! این قانون که یکی از پایه های اساسی جهان بینی و جامعه شناسی در اسلام

است، به ما می گوید مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شما است، و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام در درجه اول به خود آنها بازگشت می کند، شانس و طالع و اقبال و تصادف و تاثیر اوضاع فلکی و مانند اینها هیچکدام پایه ندارد، آنچه اساس و پایه است این است که ملتی خود بخواهد سربلند و سرفراز و پیروز و پیشرو باشد، و یا به عکس خودش تن به ذلت و زبونی و شکست در دهد، حتی لطف خداوند، یا مجازات او، بی مقدمه، دامن هیچ ملتی را نخواهد گرفت، بلکه این اراده و خواست ملت‌ها، و تغییرات درونی آنهاست که آنها را مستحق لطف یا مستوجب عذاب خدای سازد.

به تعبیر دیگر: این اصل قرآنی که یکی از مهمترین برنامه‌های اجتماعی اسلام را بیان می کند به ما می گوید هر گونه تغییرات برونی متکی به تغییرات درونی ملت‌ها و اقوام است، و هر گونه پیروزی و شکستی که به قومی رسید از همینجا سرچشمه می گیرد، بنابراین آنها که همیشه برای تبرئه خویش به دنبال عوامل برونی می گردند، و قدرتهای سلطه‌گر و استعمار کننده را همواره عامل بدبختی خود می شمارند، سخت در اشتباهند، چرا که اگر این قدرتهای جهنمی پایگاهی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۴۶

در درون یک جامعه نداشته باشند، کاری از آنان ساخته نیست. مهم آن است که پایگاههای سلطه‌گران و استعمار کنندگان و جباران رادر درون جامعه خود در هم بکوبیم، تا آنها هیچگونه راهی برای نفوذ نداشته باشند.

آنها بمنزله شیطانند، و می دانیم شیطان به گفته قرآن بر کسانی که عباد الله مخلصین هستند راه ندارد، او تنها بر کسانی چیره می شود که پایگاهی در درون وجود خود برای شیطان ساخته‌اند.

این اصل قرآنی می گوید: برای پایان دادن به بدبختیها و ناکامیها باید دست به انقلابی از درون بزنیم، یک انقلاب فکری و فرهنگی، یک انقلاب ایمانی و اخلاقی، و به هنگام گرفتاری در چنگال بدبختیها باید فوراً به جستجوی نقطه‌های ضعف خویشتن پردازیم، و آنها را با آب توبه و بازگشت به سوی حق از دامن روح و جان خود بشوئیم، تولدی تازه پیدا کنیم و نور و حرکتی جدید، تا در پرتو آن بتوانیم ناکامیها و شکست‌ها را به پیروزی مبدل سازیم، نه اینکه این

نقطه‌های ضعف که عوامل شکست است در زیر پوشش‌های خود خواهی مکتوم بماند و به جستجوی عوامل شکست در بیرون جامعه خود در بیراهه‌ها سرگردان بمانیم!

تاکنون کتابها یا مقالات زیادی در باره عوامل پیروزی مسلمانان نخستین، و عوامل عقب نشینی مسلمین قرون بعد، نوشته شده است، که بسیاری از بحث‌های آنان به کاوش در سنگلاخ و بیراهه می‌ماند، اگر بخواهیم از اصل فوق که از سرچشمه وحی به ما رسیده الهام بگیریم باید هم آن پیروزی و هم آن شکست و ناکامی را در تغییرات فکری و عقیدتی و اخلاقی و برنامه‌های عملی مسلمانان جستجو کنیم و نه غیر آن، در انقلاب‌های معاصر از جمله انقلاب ملت ما (مسلمانان ایران) انقلاب الجزائر، انقلاب افغانستان، و مانند آن به وضوح حاکمیت این اصل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۴۷

قرآنی را مشاهده می‌کنیم. یعنی بی‌اینکه دولتهای استعماری و ابرقدرتهای سلطه‌گر روش خود را تغییر دهند، هنگامی که ما از درون دگرگون شدیم همه چیز دگرگون شد.

و به هر حال این درسی است برای امروز و فردا، و فرداهای دیگر، برای همه مسلمانها، و همه نسلهای آینده!

و می‌بینیم تنها رهبرانی پیروز و موفق شدند که ملت خود را بر اساس این اصل رهبری کردند و دگرگون ساختند، تاریخ اسلام و تاریخ معاصر مملو است از شواهدی بر این اصل اساسی و جاودانی که ذکر آنها ما را از روش بحثمان در این تفسیر دور می‌سازد.

← بعد

↑ فهرست

→ قبل